

جنبش بردگان زنگی در جنوب

(۲)

ج - سازمان و دستگاه رهبری جنبش :

چنانکه دیدیم از صد سال قبل از اسلام تا دوقرن و نیم پس از آن مردم ساکن شمال و مشرق خلیج فارس که بیشتر از بردگان سیاه پوست بودند، در اثر فشار اربابان و مالکین چندین بار بجنبش درآمدند. این جنبشها هیچیک با نقشه رهبری شده نبود بلکه بصورت عصیان بردگان و دهقانان بیچیز بود. اینان بدور يك یا چند تن گسرد می آمدند و رهبری او را بگردن می گرفتند، و چون این رهبران نا پخته بودند و هدف روشن نداشتند و کارها بی نقشه انجام می گرفتند همه این جنبشها در صورت ظاهر بشکست منتهی گردیده است. البته شکست نظامی این جنبشها را نباید شکست قطعی ایده اولوژی دانست، و چنانکه در آخرین بخش خواهیم دید این جنبشها در تشکیلات اجتماعی و مخصوصاً در حقوق و فقه اسلامی نتایج بسیار بجا گذارده، بطوریکه فتاوی علمای فقه راجع بحقوق بردگان و مالکیت ایشان قبل از این جنبشها و پس از آن ناسازگاریبای فراوان دارد و اساساً دگرگون شده است.

۷۷۰

بزرگترین جنبشی که در این چهار قرن پدیدار شده و آخرین آنها بوده جنبشی است که در کتابهای تاریخ عرب بنام رهبر این جنبش «صاحب الزنج» معروف گردیده است. این جنبش در ۲۵۵ هـ آغاز شد، توده های سیاه پوست مردی را که بعدها بنام علوی یا «الناجم» یا «صاحب الزنج» نامبردار گردید، بر رهبری خویش پذیرفته گرد او جمع شدند (۱) و من در این مقالات وی را «رهبر زنگیان» میخوانم:

نقش توده های رنجبر در این جنبش

با اینکه همه تاریخ نگاران این جنبش بزرگ را در اثر هوی و هوس بکفرد «رهبر زنگیان» خوانده اند ولی چون پنهان کردن حقیقت بطور کامل امکان ندارد، از لابلای برگهای تاریخ نقش توده ها هویدا میگردد. برای نمونه میتوان واقعه زیر را

(۱) طبری در تاریخ خود و مسعودی در مروج الذهب و ابن ابی العدید در شرح نهج البلاغه از رهبر زنگیان بنام «الناجم = ستاره بین» یاد کرده اند، ولی ابن اثیر او را بلقب علوی میخواند، گویا شیعیگری مسعودی و ابن ابی العدید ایشانرا از علوی خواندن رهبر این جنبش که در آن روز کارمورد انواع تهتمهای مذهبی و سیاسی بود، باز داشته باشد.

یاد کرد: طبری گوید: در آغاز کار (شوال ۲۵۵ هـ) چون زنگیان از اطراف بصره در کوهی بنام «جبل الشیاطین = دیوان کوه» موضع گرفته بودند، سران جنبش تصمیم گرفتند رو به جنوب پیش روند و در سلیمانان و آبادان موضع گیرند، سیاه پوستان گمان بردند که رهبران خیانت ورزیده خیال تسلیم آنانرا باربابات دارند، و از اینرو میان سیاه پوستان زنگی و سفید پوستان فراتی و قرمطی ونوبی که در این جنبش شرکت داشتند اختلاف روی داد در این وقت رهبر زنگیان پیشنهاد نمود که سیاهان عده ای انتخاب کنند که همواره او را در میان گیرند و هرگاه خیال خیانت بمردم و سرپیچی از دستور ایشان بسر راه دهد او را بکشند و نیز شرط کرد که همه جا در میدانهای جنگ با تن خود شرکت جوید و با این شرطها بود که زنگیان وی را برهبری پذیرفتند (۱)

رنك بيدق و نشانهای ایشان :

برای بیرقهای زنگیان رنگهای گوناگون در تاریخ یاد شده و گویا يك رنك مخصوص را برای خود گزین ننموده اند. در کتاب «غیبت نعمانی - ص ۷۴» حدیثی آورده است که در آن رهبر زنگیان را (صاحب العلم الخضراء والراية الحمراء) خوانند. است که در سال ۲۶۰ هجری آشکار خواهد شد (۲).

در هنگام حمله بر بصره بیرق علی بن ابان سردار زنگی، زرد رنك بوده است (۳) و در آغاز کار (شوال ۲۵۵) بر روی نخستین بیرق که زنگیان برپا ساختند آیه می از قرآن بخط سرخ و سبز نوشته شده بود (۴).

سران ششگانه و مجالس مشورتی آنان

غیر از رهبر بزرگ شش تن دیگر بنام علی پسر ابان مهلبی و یحیی پسر محمد و محمد پسر سالم و سلیمان پسر جامع زنگی و مشرق و رفیق، دستگاه رهبری جنبش را اداره میکردند. ایشان از سران جنبش زنگی بوده و بجای دستوران و وزیران و معاونین رهبر بزرگ بشمار میرفتند و در پیشآمدها جلسه شورا با حضور همه با اکثریت ایشان تشکیل میگردد، طبری و این اثر ایشان را بنام الاصحاب الستة نامیده اند.

در مجالس مشورتی غیر از این شش تن که بجای قوه مجریه بودند اشخاص دیگر نیز شرکت میجستند. طبری در یکجا یکی از شرکت کنندگان در مجلس را بنام ابو یعقوب ملقب به جربان یاد کرده است (۵) نخستین مورد که در تاریخ از تشکیل چنین جلسه یاد شده در رمضان سال ۲۵۵ در کاخی بنام قصر قریش در سرزمینی بنام «برنخل» در اطراف بصره است.

ایشان در آنجا گرد آمده و روز چهارشنبه ۲۶ رمضان ۲۵۵ را برای آغاز جنبش تعیین نمودند. (۶)

(۱) طبری ۷: ۵۵۰.

(۲) البته این حدیثها پس از جنبش زنگیان ساخته و بزمانهای بیش از آن نسبت

داده شده است. (۳) - طبری ۷: ۶۰۵.

(۴) - طبری ۷: ۵۴۶.

(۵) طبری ۷: ۵۴۵ و ۵۵۲.

(۶) طبری ۸: ۱۴۴.

رهبر بزرگ و شش وزیر او :

چون از نظر ظاهر رهبر زنگیان نقش مهمی را در این جریان بعهده داشته، مورخان ظاهرین که همواره جیره خوار دربارها و اشراف بوده اند اصولاً نقش توده های برده و سیاه پوست را در این جنبش بزرگ طبقاتی فراموش کرده و یا در درجه دوم نهاده اند و این جنبش را يك خروج بر علیه خلیفه و قیام مذهبی، و در اثر هوا و هوس شخصی رهبر زنگیان بر شمرده اند. و تا آنجا جنبش را با زندگی شخصی رهبر آن در آمیخته اند که برای فهم درست جریان ما را مجبور بشناسائی این مرد کرده اند و با اینکه من تا اندازه ای خوانندگان را بلل واقعی اقتصادی و سیاسی این جنبش آشنا نمودم، باز مجبور هستم درباره این شخص و وزیران او بررسی نمایم.

لقب و شهرت او :

طبری او را همواره بلقب «علوی» و «صاحب الزنج» و گاه «الناجم» بمعنی ستاره شناس و ستاره بین و مسعودی همه جا وی را «الناجم» خواند، و ابن ابی الحدید او را هیچگاه جز «علی بن محمد» و «الناجم» نمی خواند، ولی ابن اثیر او را بلقب «علوی» خوانده است.

گویا تبلیغات شدید دولت عباسی علیه این مرد بحدی بوده است که شیعیگری مسعودی و ابن ابی الحدید را مانع از عاوی خواندن وی گردیده، و نیز تعصب ضد تشیع ابن اثیر سبب شده که همه جا او را علوی بخواند. ولی طبری که کهن ترین مدرک ما است وی را بهر سه لقب خوانده است. در تجارب السلف هندوشاه و در معجم التواریخ نیز او را «صاحب الزنج» و «صاحب» خوانده اند، و ما در این مقالات او را بنام «رهبر» و «رهبر زنگی» و «رهبر زنگیان» می خوانیم.

نسب او :

طبری و ابن اثیر گویند : وی در آغاز جنبش در بصره خود را علی پسر محمد پسر احمد پسر علی پسر عیسی پسر زید پسر علی پسر حسین بن علی بن ابی طالب خواننده است (۱).

هندوشاه پس از نقل همان نسب نامه گوید و در نسب وی ظن کردند و بعضی اثبات کرده اند (۲) مسعودی در مروج الذهب طالبی بودن وی را انکار نموده، صاحب تاریخ قم گوید :

و از بعضی روایت است که گفتند ما از حسن علی (ع) از صاحب زنگیان سؤال کردیم، امام فرمود که صاحب زنگیان از ما نیست و ابوالحسین علی بن عیسی هریزی دعوی کند که محمد بن حسن بن احمد ولید فقیه روایت کرده است که صاحب از علویه است و در میان ایشان صحیح النسب باشد، لیکن علویه و شیبه خود را از او دوز میدارند بروج، فقیه (۳) صاحب معجم التواریخ گوید : پس مردی خارجی برخاست علی بن محمد البرقی (۴)

(۱) طبری ۷ : ۵۴۳ و ابن اثیر بقتل از طبری در وقایع سال ۲۵۵

(۲) تجارب السلف ج طهران ص ۱۸۹

(۳) تاریخ قم ج تهران ۱۳۱۸ ش . ص ۲۲۹

ودعوی کرد که از فرزندان حسین بن علی (ع) و او را اتباع از عبدقیس بود. آنست که او را صاحب زنگیان خوانند، و فتنه او بماند تا بعد از ابن ابیام. و سال ۲۴۹ کشته شد (۱) و نیز طبری گوید: چون سال ۲۴۹ رهبر زنگیان از سامره بیرون آمد دعوی کرد که وی علی پسر محمد پسر فضل پسر حسن پسر عبدالله پسر عباس پسر علی بن ابی طالب است (۲). و در جای دیگر گوید: چون خواست از بصره بیاید برای دعوت اعراب رود دعوی نمود که او یحیی پسر عمر است که در اطراف کوفه کشته شد (۳) و نیز طبری در جای دیگر گوید:

پس از آنکه بصره بدست زنگیان افتاد (سال ۲۵۷) دسته‌ای از فرزندان احمد پسر عیسی پسر زید پسر هلی پسر حسین بن ابی طالب، بدرگرویدند و از جمله ایشان علی پسر احمد پسر عیسی بود، و ازین روی دیگر رهبر زنگیان نتوانست خود را از فرزندان احمد شمرد، پس دعوی خود را تغییر داده گفت من از فرزندان یحیی پسر زید پسر علی بن حسین هستم (۴) باید یادآور شوم که در نسخه‌ها این یحیی بی‌بازمانده شناخته شده چه پس از کشته شدن پدرش زید بخراسان فرار کرد و در سن ۱۸ سالگی در آنجا کشته شد (۵).

و نیز طبری گوید: رهبر زنگیان علی پسر محمد پسر عبد الرحیم از طایفه عبدقیس (۶) است، و مادرش قره دختر علی پسر رحیب پسر محمد حکیم از بنی آسد (۷) بن خزیمه بود. وی در دبه‌های شهرری میزیست و میبخت جد مادر من محمد پسر حکیم در کوفه از یاران زید پسر علی پسر حسین بن علی بن ابی طالب بود و چون زید بدست سپاه هشام عبد الملک اموی کشته آمد جد من بری گریخت و بدیهی بنام ورزین شد. و جد پدر من عبد الرحیم از طایفه عبدقیس که در طالقان بزاده و بمراق رفته کفیزگی سندی خرید و پدر من محمد از وی بزاد (۸).

از آنچه گذشت چنین مینماید که رهبر زنگیان اگر چه سیاه پوست نبوده است، ولی از خاندان هاشمی یا دیگر اشراف نبوده بلکه از یک خانواده گمنام بیرون آمده و بعدها برای وی نسب‌نامه‌ها ساخته اند و ازین روی اختلاف در آن بسیار است.

زندگانی رهبر زنگیان:

در سده سوم هجری بغداد و سامراء دو پایتخت زمستانی و تابستانی پادشاهان عباسی بوده است.

طبری گوید: رهبر زنگیان مدتی در سامراء میزیست، و در این هنگام با خاندان منتصری مانند غانم شطرنجی و سعید صغیر و پسر خادم آشنا گردیده بوسیله آنان در باریان

(۱) معجم التواریخ والقصص ج ۱۳۲۰ ص ۳۶۳.

(۲) طبری ۷: ۵۴۳. (۳) طبری ۷: ۵۴۳.

(۴) طبری ۷: ۶۰۷ و ۶۰۸.

(۵) عمدة الطالب فی نسب آل ابی طالب ج نجف.

(۶) نام طایفه‌ای از عرب

(۷) نام طایفه‌ای دیگر از عرب

(۸) طبری: و ابن ابی الحدید نیز از وی نقل کرده اند.

را ستایش میسرود و از این راه زندگی میگذرانید (۱) ابن ابی الحدید گوید: وی مدتی در بغداد با آموزگاری کودکان و تعلیم خط خوش و گاهی به تدریس نجوم و ستاره شناسی می پرداخت و از این راه گذران می کرد (۲) مسعودی گوید: در آغاز کار بلم نجوم و سحر و استرلاب مشغول بود (۳).

پایه دانش او:

چنانکه دیدیم وی ستاره شناسی و اسطرلاب و سحر را درس میگفته، و چنانکه تاریخ نشان میدهد وی در جنگها نیز اسطرلابهای همراه میداشته و از آن استفاده میکرد و گاهی آلات نجومی او بدست دشمن بگارت میرفته است (۴) هنگامی که میخواست بیصره حمله کند خسوف شب چهارده شوال ۲۵۷ را پیش بینی کرده و مخصوصاً این شب را برای حمله بیصره برگزیده است (۵).

مذهب و ادعاهای مذهبی او:

وی در هیچ يك از نطق و دعوتها، مردم را بپندب خاصي نخوانده است، و لیکن مورخان آن روزگار مذهب را مانند تیزترین اسلحه برای طرد و محکوم کردن جنبش های ملی یا طبقاتی و تکفیر رهبران اینگونه جنبشها بکار میبردند، و از بابان خود و در بارها را باک و منزله جلوه میدادند، و از این روی نسبتهای ناروا بجنبش زندگی و رهبران آن داده اند. مسعود که خود دشمن خوارج بوده او را خارجی خوانده گوید: او طالبی نبوده بلکه از ازارقه است چه الف - او کودکان و پیران و بیساران را نیز میکشت. ب - خطبه و نطقهایش بدین جمله آغاز میگشت:

لا اله الا الله والله اكبر . لاحکم الا الله (۶). ج - او هر گناه را موجب شرك و كفر میدانست (۷) مسعودی باین نیز اکتفا کرده، او گوید: برخی او را اصلاً خارج از دین و زندیق و ملحق شمرده اند و این از مذهب وی آشکار است، چه در آغاز کار، بلم اسطرلاب و سحر و ستاره شناسی می پرداخته است (۸).

طبری گوید: مردم بحرین او را مانند يك پیغمبر میدانستند (۹) و نیز گوید: در بحرین از دبه بدیه میگردید و میگفت نشانها از پیشوائی (امامت) در خود دیده ام؛ الف - چندسوره از قرآن را که از بر نبودم مانند: کهف، ص، اسراء، ناگهان بر زبانم

(۱) طبری ۷: ۵۴۳

(۲) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۳۳۹ ق-ج ۳ ص ۳۱۰

(۳) مروج الذهب ج ۲ - ص ۳۲۰

(۴) طبری ۷: ۵۶۴

(۵) طبری ۷: ۶۰۲

(۶) این شعار خوارج بوده است. (۷) یکی از قوانین اصولی خوارج

است، و مرجئه خلاف آن میگفتند.

(۸) مروج الذهب ج ۲ - ص ۳۲۰

(۹) طبری ۷: ۵۴۳ و این میرساند که خود چنین ادعا نمیکرده و مردم نیز او را

پیغمبر نمیدانسته بلکه مانند آن میشمردند.

روان گردیده از بر خواندم . ب - روزی در بیابان دوازده گشیده و از نافرمانی مردمان بستوه آمده با خود میگفتم : چه کنم ؟ کجا روم ؟ ناگهان آبری بر سر من نمایان گشت و رعد و برق آغازید ، صدای بگوشم رسید : بصره برو ! (۱) و نیز گوید چون از بصره بغداد گریختم (سال ۲۵۴) آياتی بر من آشکار گشت ، چنانکه از اندیشه یاران خود باخبر میشدم ، و چون از پروردگار نشانی می خواستم صفحه می بردیوار روبروی خود میدیدم که چیزها بر آن نوشته و نویسنده ناپیدا بود (۲) و نیز طبری گوید : در آغاز جنبش هنگامی که در باقشا میزیست (شوال ۲۵۵) يك يهودی بنام ماندویه بنزد وی آمده گفت : احوال تو در کتاب توراة دیده ام پیشگوئی نمود که پیروز خواهی شد ، و نشانها در تن او میجست (۳) و نیز گوید : وی آشامیدن نیند را ناروا نمی شمرد و فقط پس از آغاز جنبش هنگام حمله بر دیه لالان می خوارگی را منع کرد (۴) مسعودی گوید : زنگیان بر ابوبکر و عمر رحمت میفرستادند ، و از عثمان و علی نام نمیدادند و پادشاهان اموی و عباسی را لعنت و نفرین میکردند و این مذهب خوارج بود (۵) این بود خلاصه اطلاعاتی که در باره زندگی خصوصی و عقاید رهبر زنگیان از تواریخ بدست میاید اینک اندکی بزنگی دیگر سران ششگانه جنبش میردازم .

مهلبی علی بن ابان :

وی از طایفه بنی ضبیه در بصره بوده ، و هنگامیکه رهبر زنگی از بحرین بصره شد و بیابان ابن طایفه آمد چند تن از آنان مانند علی بن ابان و برادرانش محمد پسر ابان و خلیل پسر ابان بدو گرویدند (۶) و بسال ۲۵۴ هـ . راه وی بغداد گریخت و بسال ۲۵۵ با وی به بصره بازگشت (۷) و در شمار سران ششگانه جای گرفت (۸) .

وی یکی از سرداران سپاه زنگی بود و پرچم مخصوص برنگ زرد میداشت ، و این سپاه یکی از سه جناح آرتش زنگی را که بر بصره حمله کرده و فاتح گردید (۹) تشکیل میداد . وی در سالهای ۲۶۲ تا ۲۶۷ فرمانفرمای زنگیان در منطقه اهواز میبود و فرماندهی جناح خاوری جنبش را در دست داشت . و با صفاریان جنگها کرد و قرارداد صلح بست و خا کم صفاری زیر حمایت وی در آمد (۱۰) خا کم صفاری از خشونت علی بن ابان بستوه بود و انکلای پسر رهبر زنگی را شغب قرارداد که شاید منطقه حکومت خود را از زیر دست علی بیرون آورده تا به مرکز زنگیان باشد و این خواست وی پذیرفته نشد (۱۱) چون سپاه بغداد جناح باختری جنبش زنگی را شکست ، و فرات را تا نزدیک بصره اشغال کرد در دوم جمادی دوم سال ۲۶۷ بطرف جناح خاوری و منطقه اهواز حمله کرده علی بن ابان شخصی را بجای خود گذارد و بطرف مرکز عقب نشست و پس از وی اهواز

- | | |
|--------------------------|-------------------------|
| (۱) طبری ۷ : ۵۴۴ | (۲) طبری ۷ : ۵۴۵ |
| (۳) طبری ۷ : ۵۵۲ | (۴) طبری ۷ : ۵۵۲ |
| (۵) مروج الذهب ج ۲ ص ۳۱۷ | (۶) طبری ۷ : ۵۴۴ |
| (۷) طبری ۷ : ۵۴۵ | (۸) طبری ۷ : ۵۴۵ و ۵۵۲ |
| (۹) طبری ۷ : ۶۰۵ | (۱۰) طبری ۸ : ۳۴۳ و ۳۴۱ |
| (۱۱) طبری ۸ : ۶۰۱ | |

با اندکی مقاومت تسلیم سپاه بغداد شد. ازین بیمد هلی دمر کر جنبش دو قسمت خاوری شهر مختاره دژی مستحکم بساخت و در آن بدفاع از این قسمت شهر پرداخت و روز شنبه سوم صفر سال ۲۷۰ پس از آنکه شهر بدست سپاه بغداد قتل عام شد علی بن ابان بهمراه انکلای پسر رهبر زنگیان اسیر گردید.

سلیمان جامع :

وی مردی سیاه پوست از موالی بنی حنظله بوده است از بحرین همراه رهبر زنگی بیصره آمد و از سران جنبش گردید (۱).

در ۲۵۴ با او از بصره بغداد گریخته (۲) و در ۲۵۵ بیصره باز گشت و در شمار سران ششگانه در آمد (۳) وی فرماندهی جناح باختری جنبش را داشت و در سال ۲۶۴ فرمانفرمای واسط بود. و با محمد مولد جنگها کرد (۴) خلیل بن ابان برادر علی بن ابان با شعرانی زیر نظر او کار می کردند ولی خود خواهی مانع همکاری آنها شد و خلیل بمرکز فرا خوانده شد (۵). سپاه خلیفه در ۲۶۶ جناح غربی زنگیانرا بشکست و واسط را اشغال کرد سلیمان جامع و شعرانی فرار کردند، سلیمان تهیثا و شعرانی در سوق الخمیمس موضع گرفتند. سلیمان در تهیثا شهر بساخت و منصوره اش نام نهاد، پیرامن این شهر یک فرسنگ بود و پنج خندق در بر آن کنده و میان هردو تای آنها سوری ساخته بود. زنگیان یکسال درست در این دژ بدفاع پرداختند تا آنکه در سال ۲۶۷ سپاه بغداد بسر داری احمد موفق که عموی خلیفه بود آخرین حملات خود را بر این شهر آغاز کرد. زنگیان وجب بوجب از پناهگاه خود دفاع می کردند، تا در ۲۶ ربیع دوم این سال سپاه بغداد بر شهر دست یافت آنرا بویرانه سی میدل کرد و خون کلیه سیاه پوستانرا مباح نمود باستثنای سیاه پوستی که خانانان سپاه دیگر از هم نوعان خود را اسیر کرده بسپاه خلیفه سپارد. موفق ده هزار زن از این شهر بکوفه و واسط فرستاد، وعده بی از خانواده و زنان سلیمان جامع نیز جزو اسیران بودند (۶) سلیمان از اینجا نیز جان بدر برد و بمرکز رفت، و در دفاع از شهر مختاره (پایتخت زنگیان) تا سوم صفر ۲۷۰ شجاعتها نشان داد و در اینروز با عدهئی از سران زنگی اسیر گردید (۷).

یحیی پسر محمد ازرق بحرینی :

وی از موالی بنی ورام بود، و در آغاز کار در شهر الحساء در بحرین بشغل کیالی میپرداخت و چون رهبر زنگیان ببحرین شد بدو گروید و با وی بیصره آمد (۸) و بسال ۲۵۴ با او بغداد گریخت و نیز با وی بیصره باز گشت (۹) و در شمار سران ششگانه قرار گرفت (۱۰). وی اولین بار در جنگ قادسیه اسبی بدست آورد و بیش از آن هیچ نداشت و نیز در ذیحجه ۲۵۶ سپاه زنگی بسر داری وی بر بصره حمله برد ولی آنرا

- | | | |
|-----------------------|--------------------------|-------------------|
| (۱) طبری ۷: ۵۴۴ | (۲) طبری ۷: ۵۴۵ | (۳) طبری ۷: |
| ۵۴۵ و ۵۵۲ . | (۴) طبری ۸: ۴۰ . | (۵) طبری ۸: ۴۱ . |
| (۶) طبری ۸: ۶۸ - ۶۹ . | (۷) طبری ۸: ۱۴۱ . | (۸) طبری ۷: ۵۴۳ . |
| (۹) طبری ۷: ۵۴۵ . | (۱۰) طبری ۷: ۵۴۵ و ۵۵۲ . | |

نکشود (۱) و نیز در (شوال ۲۵۷) یکی از جناح زنگیان که بر بصره حمله برد فرماندهی او اداره میشد (۲) و پس از فتح بصره حکومت آنجا بدو واگذار شد (۳) و پس از چندی در اتریک اشتباه در نهر عباسی اسیر سپاه موفق گردید، پس او را با همراهی برده زیر تازیانه خاردار کشتند. سپس سرش را بریده تنش را سوختند. گویند اشتباهی که منجر بگرفتاری او شد با حسادتی میان وی و علی بن ابان بود از تباط داشته است (۴) رهبر زنگیان از خبر دستگیری وی بسیار اندوهناک شد (۵).

محمد بن مسلم قصاب هجری

وی بسال ۲۵۴ از بحرین با رهبر زنگیان بیصره آمد و از آنجا بیفداد گریخت و در ۲۵۵ نیز همراه وی بیصره بازگشت (۶) و در شمار سران ششگانه در آمد (۲) او و علی بن ابان و رهبر زنگیان نخستین کسانی که شمشیر بدست گرفتند، و او همواره در هنگام غیبت رهبر بزرگ سالاری سپاه را داشت (۷) ولی در همان آغاز جنبش در جنگ نهر کثیر در شوال ۲۵۵ در حالیکه سپاه بصره را دعوت بصلح میکرد او را کشتند (۸) مشرق :

ابو احمد حمزه . وی سیاهپوستی بود از غلامان یحیی پسر عبدالرحمان پسر خاقان از رجال دوبرار خلیفه در بغداد . و چون در ۲۵۴ رهبر زنگیان از بصره بیفداد گریخت وی جزو کسانی بود که در بغداد بدور او گرد آمدند ، و از آن پس خود را بنام حمزه و کنیت ابو احمد بنخوانند ، (۹) و بسال ۲۵۵ با رهبر بزرگ بیصره آمد و در شمار سران ششگانه در آمد (۱۰) . او در علم ریاضی دست داشته و اسطرلاب دان رهبر زنگیان بود (۱۱) ولی از دارائی دستی خالی داشت و اولین بار در هنگام جنگ قادسیه (شوال ۲۵۵) یک اسب بدست آورد و سوار شد .

رفیق :

ابوالفضل جعفر ، وی سیاه پوستی بود از غلامان یحیی پسر عبدالرحمان پسر خاقان از رجال دوبرار خلیفه در بغداد . چون رهبر زنگیان بسال ۲۵۴ از بصره بیفداد شد وی با همزنجیرش مشرق بدو پیوست و رفیق ازین پس ابوالفضل جعفر خوانده شد . و در ۲۵۵ باهم بیصره آمده و در شمار سران ششگانه در آمدند (۱۲) رفیق از کاخ قریش (۱۳) بیصره آمد و شد میکرد و بیدق راوی از بصره بکاخ قریش آورد و روی آن برنگ سرخ و سبز نوشت و در این آمد و شده امردان بصره را نیز دعوت میکرد ، چنانکه شبیل بن سالم را نیز او از بصره آورده بجنبش پیوند داد (۱۴) در هنگام حمله بر بصره (شوال ۲۵۷) زیر نظر یحیی بن محمد بحرینی یکی دیگر از سران ششگانه کار میکرد و رشادتها نمود (۱۵)

(۱) طبری ۷ : ۵۹۲ . (۲) طبری ۷ : ۶۰۵ (۳) ص ۶۰۷

(۴) طبری ۸ : ۶ تا ۸ . (۵) طبری ۸ : ۸ تا ۸ (۶) طبری ۷ : ۵۴۵ .

(۷) طبری ۷ : ۵۴۵ و ۵۵۲ . (۸) طبری ۸ : ۸ تا ۸ .

(۹) طبری ۷ : ۵۴۵ و ۵۵۲ (۱۰) طبری ۷ : ۵۴۵ و ۵۵۲

(۱۱) طبری ۷ : ۵۵۴ .

(۱۲) طبری ۷ : ۵۴۵ و ۵۵۲ (۱۳) نقطه‌ئی در حوالی بصره و پنهان

گاه سران زنگی بود و از آنجا جنبش را آغاز کردند .

(۱۴) طبری ۷ : ۵۴۶ (۱۵) طبری ۷ : ۶۰۵